



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

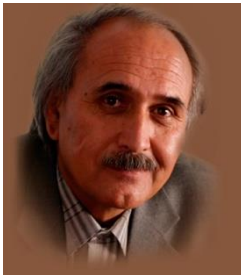


۲۰۱۹/۰۲/۲۱

پرتو نادری

در حاشیه قیام سوم حوت

شورویهای متجاوز چهره بدل کرده بودند. شاگرد وفادار حفیظ الله امین! رهبر کبیر، تره کی! را با فشار بالشتی بی آن که پیاله آبی برایش بدهد به جهنم فرستاده بود و خود با شعار دروغین «مصونیت، قانونیت و عدالت» بر اریکه بود که به وسیله قوای شوروی شامگاهی ششم جدی تیرباران گردید. کارمل، افراسیاب وار همراه با انبوهی از سپاهیان دشمن از آمو گذشت:



پرتو نادری

دیروز در کناره رودی
افراسیاب حادثه را دیدم
از آبهای تیره گذر کرد
اما دیگر مباد
کز های های گریه رستم
کاووس را به خنده لبی آشنا شود!

آزادی، شرافت و ایمان در چهار راه های شهر بر صلیب بود و زبان اعتراض با تیغ سرخ و خونین «انترناسیونالیسم پرو لتری» بریده در گلوگاه.

کابل قلب تپنده کشور یک بار دیگر عبور شاه شجاع را در سیمای نامبارک کارمل در خیابانها با شگفتی تماشا می کرد. ابر های بغض آسمان را پوشانده بود و سربازان شوروی چنان ارواح خبیثه در کوچه ها و پسکوچه های شهر کشیک می دادند تا مبادا چراغی از بیداری در خانه بی فروخته شود و زمزمه بی از ارغنون آزادی سکوت سنگین و هولناک شب را بشکنند.

سیاهی خیمه بویناکش را بر هر کران بر افراشته بود و زاغها فرا رسیده از دشت های زیبونی و برده گی بر سپیداران نام و ننگ لانه آراسته بودند و قار قار صدای شان خواب کودکان شهر را برمی آشفته. شط ذلیل سیاهی جاری بود، با این حال چیزی در درون سیاهی در حال تکوین بود و آن چیز نور بالنده گی و آزاده گی بود.

شب سوم حوت (۱۳۵۸) خورشیدی بود، هر چند خورشید خود در زنجیر بود و اما آن هستی در حال تکوین به انفجار خورشیدی بدل شده بود. انفجار خورشیدی در کهکشان یک قیام بزرگ که کران تا کران روزگاران را لرزانید و تاریخ را به تحسین بر انگیخت.

همشهریان کابل قیام کرده بودند. آنهم نه در برابر یک دولت، بل در برابر یک ابر قدرت جهانی!

قیام آغاز شکوهمندی داشت:

الله اکبر!

الله اکبر!

الله اکبر!

نعره تکبیر از کوره داغ سینه ها چنان آذرخشی بر می جهید و به جنگ اهریمن می رفت تا مبادا او راه آسمان آزادی و ایمان را دریابد!

نعره تکبیر با پژواکهای نوری خویش آسمان را به هاله یی از نور بدل کرده بود. کابل سراپا حنجره شده بود. حنجره یی از ایمان و آزادی و دژخیم ساطور به دست شب، نه می دانست که نخست کدام یک از حنجره ها را برد تا صدای نعره تکبیر خاموش گردد. صدا ها چنان جویبار های روشن نور باهم در می آمیختند و به شط جلیلی بدل می شدند.

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

به خاطر بیابوریم ، اگر ما به خاطر نیابوریم تاریخ به خاطر خواهد داشت که تا قیام سوم حوت ۱۳۵۸ خورشیدی شمار بیشتر این همه تنظیم جهادی در آن سوی سرحد در ایران و پاکستان، نامی و نشانی نه داشتند. قیام ها در کابل و در دهکده های کشور قیامهایی بودند خود انگیخته. مردم خود به پا بر خاسته و سر بر سر آزادی، دین و سر زمین خویش کرده بودند.

قیام سوم حوت در کابل چنان طلیعه ئی بود که از طلوع خورشیدی خیر می داد. خورشید مقاومت سراسری مردم. بدون تردید شهریان کابل در امر جهاد و قیام کشور از پیشگامان و پیشقراولان اند. پیشقراولانی که پس از پیروزی تنظیم های جهادی بر نظام دکتور نجیب نه تنها خونین ترین روزگار را پشت سر گذاشتند؛ بلکه پیوسته شلاق اهانت و تکفیر بر فرق آنان فرو می آمد.

کابل زادگاه رستم است و رستم نمادی از آزاده گی و استقلال، که پیوسته دشمن راسر بر سنگ نا امیدی و شکست کوبیده است. در این سرزمین هیچگاهی آب به راحتی از گلو دشمن فرو نه رفته است. دیروز شاه شجاع و انگلیس درهم کوبیده شدند و امروز کارمل و شوروی.

نه باید چنین پنداشت که همشهریان کابل حاکمیت تره کی و امین را پذیرفته بودند؛ هیچگاهی چنین نه بوده است. آن دو بدنام تاریخ ، آن دو هتلر کیش که نفرین همیشه گی تاریخ را با خود دارند نیز مورد غضب مردم و نفرت مردم قرار داشتند.

قیام چنداول، قیام افسران بالا حصار و دهها یورش مسلحانه دیگر، پخش شبنامه ها، حمایت از چریکان شهری همه و همه گواه بر ضدیت کابل و کابلیان در برابر نظام استبدادی تره کی – امین است. اگر قیامهای چنداول و افسران بالا حصار را تره کی و امین با وحشیانه ترین شیوه آن درهم کوبیدند، خانواده های زیادی را به خاک و خون نشانند و بخشی از شهر را به آتش کشیدند؛ ولی از میان آن همه دود و خاکستر ققنوس ایمان و آزاده گی رو سوی آسمان کشور به پرواز در آمد.

در قیام حوت، شهریان کابل یک سلاح داشتند و آن نعره تکبیر بود و شور آزادی. مردم به خدا اتکا داشتند و این اتکا بزرگترین نیرویی بود که آنها را با هم پیوند می زد.

نعره تکبیر از حنجره کابل بلند بود و اما در آن سوی از حنجره کبود مسلسل ها نعره مرگ بر می خاست. نعره تکبیر فریاد زنده گی بر انداز مسلسلها به هم می آمیخت و کابل را به شهر حماسه و خون بدل می کرد.

صدای شوم مسلسلها بلند و بلند تر می گردید و حنجره هایی یکی پی دیگر به خاموشی مرگ کشیده می شدند. تبسم ابلهانه بی از غرور و پیروزی بر لبان دژخیمان نقش می بست؛ ولی سر انجام این صدای مردم بود که به گفته شاعر غلغله بر گنبد افلاک افگند و مهر پیروزی خود را بر جبین روزگاران کوبید.

صدا صدای برگشت و صدای خاموشی نه بود- صدای نعره تکبیر کابلیان چنان در اقصای خونین قیام پیچید و پیچید که دریای از حماسه کران تا کران کشور را فرا گرفت.

دیری نه گذشته بود که دختران مکاتب کابل صدای ایمان و آزاده گی خود را بلند کردند و مکاتب شهر را به سنگر خونین مقاومت بدل ساختند.

این بار نیز گلوگاه مسلسل دشمن داغ گردید. ناهید و دیگران چنان شمشاد های نو رسته با تبر حادثه از پای در آمدند. به خاک و خون غلتیدند.

با این همه بیداد، باغستان زنده گی از پویش و رویش باز نه می ایستاد و مادر میهن کودک آزادی و قیام را از پستان پاکیزه ایمان و شجاعت شیر می داد و جوانانش را دسته دسته به سنگر می فرستاد.

شورویها رانده شدند. شکست خورده ، شرمسار و زبون. متجاوز را عاقبتی جز این نیست. ابر قدرتی ابتر شده بود و ارتش سرخ داغ شکست را پذیرفت.

گویند آخرین جنرال شوروی آن گاه که از پل حیرتان گذشت با سلاح کمرب خویشت به سوی افغانستان گلوله بی را شلیک کرد. چی امری او را به این کار واداشت جز عقده بزرگ شکست و نا امیدی. شاید او با آخرین شلیک خویشت سینه آروز های سیاه خویشت را شکافت.

آری چنین بود فرجام شورویها در افغانستان . مجاهدان آمدند با پرچم های سبز. گویی رنگ سرخ جایگاهش را به رنگ سبز داده بود. تبسمی بر لب مردم رنگ می گرفت؛ اما این تبسم هنوز کاملاً رنگ نه گرفته بود که سیلابی از اشک و خون در هر کوی و برزن جاری گردید.

قدرت طلبانی چند در کمین نشسته بودند و بر هر چی انسان ، هستی و زنده گی بود آتش گشودند. کابل به تعبیر شاعر اگر دیروز یک شهر شهید داده بود و در هوای عدالت اسلامی آن همه بی عدالتی و مصیبت را ایوب وار تحمل کرده و در خت شکیبایی را با اشک و خون خود سر سبز نگهداشته بودند، امروز چتر مصیبت دیگری را بر فراز سر دارند.

مردم امروز دسته دسته شهید می دهند، قافله قافله کوچ می کنند، تاراج می شوند و جای خانه جز تل خاک و خاکستر چیز دیگری در اختیار نه دارند . مکتب و دانشگاهی نیست. یونورستی ها میدان نبرد های خونین است. مدارس را بسته اند.

کودکان من می دانند
که بر تخته سیاه مکاتب
با تباشیری از آتش
الفبای ویرانی را نوشته اند
و باران سرخ فاجعه
باغچه ترانه های مکتب را
از شگوفه سکوت
لبریز کرده است
کودکان من می دانند
مکتب توزینه بیست
رها شده در جنگل کبود تفنگ
مکتب تبعیدی حقیر بیست
در جزیره تانک

مردم را ملحد نام داده اند. گاهی رهبر متفکری می گوید که شهر را باید از ریشه بر کند و جای آن شهری آباد کرد، آن سان که مجاهدان می خواهند. آنها به راستی شهر را از جایگاه بر کنند؛ اما هنر گذاشتن سنگ روی سنگی را نه داشتند. گویی آنها برای آبادانی نه؛ بل برای ویرانی به کابل آمده اند. نه نظام بر جای ماندند و نه دیوار. نظام از نظر آنان کمونیستی بود و اما دیوار ها چرا؟ شاید فکر می کردند که همه دیوار های جهان دیوار برلین است. چقدر ساده می اندیشند که دیوار برلین را آنان از ریشه بر کنند، شاید هر دیواری را در کابل دیوار برلین می انگاشتند و از پای در می آوردند!!!

دیوار بر اندازان تاریخ دیوار هستی مردم و خانواده ها را نیز از ریشه بر کنند تا میدان جنگ های خونین را فراختر سازند.

کارمندان دولت، دانشمندان، شاعران، نویسنده گان، روزنامه نگاران همه و همه بقایای رژیم نام یافتند- بقایای رژیم کمونیستی. خود بر سر چوکی و قدرت جنگ می کردند؛ اما آن چی را که بقایای رژیم می انگاشتند عامل جنگ می دانستند.

چرا چنین پندارهای نادرست پدید آمد؟ شاید تنظیم های جهادی و اندیشه وران آنها نه می دانستند که در میان مردم و دولت تفاوت بزرگی وجود دارد.

مردم دولت نیستند، همان گونه که دولت مردم نیست. دولت ها در دموکراتیک شکل آن نماینده مردم است که با اراده آنها پدید آمده باشند. در حالی که در مشرق زمین پیوسته دولت ها هیچگاهی ممثل واقعی اراده مردم نه بوده، حتا در مقابل با مردم قرار داشته و دشمن آنان نیز بوده اند. دولت دست نشاندۀ شوروی در افغانستان دشمن مردم افغانستان بود. در چنین وضعی چی گونه می توان یک شهر را بقایای رژیم خواند!

دولت ها چنان قف روی دریا پدید می آیند و نابود می شوند؛ اما این مردم است که چنان جریان دریا پیوسته بر جای می ماند.

دولت یک نظام است. وقتی نظامی از هم می پاشد اجزای متشکله آن از حوزه مفهوم دولت بیرون می شود چی رسد به مردم که اساساً بخشی از نظام دولت نیستند.

آنهایی که شهریان کابل را بقایای نظام دکتر نجیب می دانند، مگر فراموش کرده اند که یکی از عمده ترین عامل سقوط نظام او همین مردم کابل بوده است.

اگر از گذشته ها هم که بگذریم در همین تاریخ معاصر هیچ دولتی بدون حمایت مردم کابل راه به جایی نه برده است. مردم کابل در سقوط نظامها نقش بزرگی داشته اند. هیچ نظامی را نه می توان به یاد آورد که بدون همکاری و پشتیبانی مردم کابل ریشه در زمین زنده گی دوانیده باشد. آنهایی که به هر نامی با شهریان کابل به ستیزه بر می خیزند در حقیقت ریشه خود را بر می کنند.

پایان